

از: دکتر مهدی پرهام

# اعتیادی بزرگ کار پنهان!

این هر کول زمان که بشوهری اختیار کرده‌ای و روزی مجسمه کار و فعالیت بود چطور شد یک‌دفعه اینطور از قله افتخار آمیز المپ به درکات رخوت و تنگ سقوط کرده، این بزرگوار که از خیال پر مغزی و فضای احساس فرسنگها فاصله داشت، چه شد که یک‌دفعه یکصد و هشتاد و نه جمع عقب گرد نمود؟ ... خانم با تبسمی حزن انگیز که روی لبها می‌شکند و در چشمها بجای نشاط، غم می‌ریزد در جواب می‌گوید: دکتر جان حالا هم فاصله سابق را با تخیل و احساس همچنان حفظ کرده‌است و با آنها کاری ندارد، او به تریاک و مرفین و هر وئین اعتیاد ندارد به «کار» معتاد شده‌است، می‌فهمی دکتر جان به کار، کاری که اصلا برای گذران زندگی ما ضرورت ندارد ولی دارد خاندان ما را در هم می‌نوردد - مدت‌هاست که نشاط و شادی از خانه ما بیرون رفته‌است، دیگر از آن فقهه‌های لبریز از زندگی خبری نیست - سرگرمیهائی که از یک شام یا ناهار دوفری در رستورانی کوچک یادیدن یک فیلم باهم یا گردش در روزهای تعطیل تجاوز نمی‌کرد، بکلی از زندگی ما حذف شده است، تمام ساعات فراغت ما را کاربر کرده‌است، در واقع من بحاله نکاح خداوند کار در آمده‌ام ولی دارم از تنهائی و بی‌همزیبانی ناطقه‌ام را از دست میدهم و چون «کار ایزاری» شده‌ام که شوهرم مثل اتومبیل و کیف و کفشش بکار میبرد - مدت‌تست که وقتی دستهای او را میگیرم دیگر گرمی حیات از آنها احساس نمی‌کنم، مثل تیغه فولاد سردویی حس شده‌است، فکر نمی‌کنی دکتر دیگر ادامه این زندگی نوعی خودفروبی باشد؟

این گفتگوی خانمی تحصیل کرده و ظریف طبع با طبیب

میدانم بعضی خواندن کلمه اعتیاد ماجرای غم‌انگیز جهانی مواد مخدر در ذهن‌تان نداعی میشود و گمان می‌برید که سحبت ازین بلا ی‌خانمان برانداز است - اینطور نیست، متأسفانه از اعتیادی به مراتب قویتر و خانه‌براندازتر سخن می‌ماند، اعتیاد به کار اعتیاد نه فقط تخدیر نمی‌کند، تحریک هم مینماید، اما درین تحریک و تحرك چنان خطری مرگ‌زا نهفته است که صد مخدر مهلك بیای آن نمیرسد - این اعتیاد محض، اعتیاد چاقو زنی مردم جامعه ما به کار غیر ضرورت - تعجب می‌کنید کار که سرمایه جاودانی بود و از قدیم من باب نصیحت و اندرز بچوانان توصیه میشد و در اولین کلاسهای درس سرمشق ناب و گان بود و با آهنگی دلنشین همه باهم میخواندند: برو کار میکنم مگو چیست کار - که سرمایه جاودانی است کار ... چطور امروز در قالب محشترین دشمن بشری یعنی اعتیاد درآمده و خطر آن جامعه ما را تهدید میکند.

این را بگویم که تعبیر اعتیاد به کار از اندیشه من نیست، این تعبیر ظریف از خانمی جوان است که باید گفت الهام بخش این نوشته است - من شخصا او را نمی‌شناسم، دوست دیرینه طبیبی دارم که طرف مشورت و در عین حال اعتماد این خانم جوان است، او برای من این تعبیر ظریف را نقل کرد، خانم از خویشان اوست و گویا روزی سراسیمه بمطبخ وارد میشود و میگوید دکتر بدادم برس که شوهرم معتاد شده است - دوست من که طبیعی شوخ و بیبانی شاعرانه دارد و بیشتر شاعر است تا طبیب، دل‌نگران ولی مطایبه آمیز سؤال میکند، بگو ببینم عزیزم

خود بود که گذشته از مداوا صلاحیت کسودامندی هم دارد و او بر حسب تصادف ماجرا را با من به عنوان یک مشکل اجتماعی در میان گذاشت و من هم با اجازه او آنرا بر سرای عبرت همگان و چاره اندیشی مطرح می‌کنم - تنها این خانم نیست که در چنین بن بستگی گرفتار آمده است ، امثال او فراوانند منتهی او با فراست درد را پیدا کرده و فهمیده است که اگر فی الفور بچاره جوئی برخیزد ، شوهرش را در مدت کوتاهی از دست میدهد ، چون یا از فرط خستگی و تقلا در حین کار سخته خواهد کرد یا برای حل و فصل کار هایش او را به عشرت سرای نودولتان خواهد برد و تا عمر دارنده ردو باید در لجن زارهای اجتماع مثل کرم بلوند و از کثافت تغذیه کنند و در هر دو صورت شوهر از دست رفته است و خودش هم دیر یا زود باید بدیگری تعلق گیرد ولی دیگران یا نمی فهمند که در چه وضعی هستند و یا نمی فهمند شوهر برای آنها بمنزله گاوی شیرده است تا وقتی شیر میدهد او را می دوشند و همینکه از شیر افتاد یا مرد گاو دیگری را می دوشند مسائل اجتماعی - و خانوادگی برای آنها اصلا مطرح نیست - اما خواننده عزیز نباید با اشتباه افتد و هر کار مداوم و طاقت فرسای را اعتیاد تصور کند ، چه با تیره بختانی که از صبح تا شام کار طاقت فرسا میکنند و قادر نیستند سر و ته زندگی را بهم آورند و فرزندانشان گرسنه سر بر زمین می گذارند یا دانشمندان و محققینی که برای کشف فلان دارو یا معضل اجتماعی تمام اوقات خود را در آزمایشگاه و کتابخانه می گذرانند و همه چیز خود را وقف سلامت و رفاه همه و جان مینمایند ، اینها کار ضروری انجام میدهند و نباید آنها را در زمره معتادان بکار محسوب داشت ، معتاد بکار کسی است که کار غیر ضروری پول ساز می کند .

ببینیم این پدیده ای که اعتیادش برای ما بلاخیز شده است چیست ؟ - کار پدیده ایست که از ابتدای خلقت انسان با او قرین بوده است - آنچه بشر برای زنده ماندن در مبارزه با طبیعت انجام داده و هم اکنون انجام میدهد کار است - پس کار در حقیقت برای زیستن و امرار معاش است - اما این رابطه پس از اختراع پول و رواج سیستم سود و سرمایه بکلی بهم خورده است و امروز کار برای زیستن نیست ، بلکه زیستن برای کار است آنچه کاری که پول ایجاد کند - ملاحظه میکنید زیستن نقش دوم و پول نقش اول را به عهده گرفته است و بیکر است شنیده اید که فلان کس در جوش کار و فعالیت بیشتر کار کرده و حال مجادله با طرف خود سخته کرده مرده است و طیب او قبلا او را از کار و فعالیت بر حذر داشته است معذرا وقتی احساس منفعتی کرده درست مثل عاشقی صادق که جان در راهش میدهد جان خود را بی دریغ در قدمیت افسونگر پول عاشقانه تبار کرده است - امروز پول در حقیقت زیستن و کار را بخندم گرفته است - این را باید دانست که نقش اول پول بمحض اختراع آن ایجاد نشد ، پول مدتها فقط «وسیله مبادله» بود و رنج معاملات جنسی به جنس و امیکاست ، اما با ذخیره کردن آن بشر دریافت پول نوعی «کار جامد» است و اگر کار نکند و آنرا داشته باشد مثل آمنت که کار میکند و زندگیش تامین است ، این اولین خاصیت پول بود که برای بشر کشفی بزرگ بشمار آمد ولی دومین خاصیت آن که کشف گردید بقدری عظمت داشت که اولی را بکلی تحت الشعاع قرار داد و همین خاصیت بود که به پول نقش اول و به زیستن نقش دوم داد و انسان سهولت جانش را در مقابل آن فدا کرد ، این خاصیت نیروی هر موز خلاقه ای بود که تراکم هر چه بیشتر پول آن را افزایش میداد تا بحدی که احساس الوهیت احساس غیر عادی تلقی نشد و انسان بی پول انسانی پول دار را خداوند خود دید و این خداوند جدید در مقابل تامین معاش بنده خود حق داشت از او فرمانبری و اطاعت بخواهد

و ازین زمان بهره کشی انسان از انسان امری طبیعی و در عین حال قانونی جلوه کرد و نوعی اسارت و حاکمیت درجه دو در سر نوشت انسانها رقم خورد و شکرانه آن واجب آمد قدرت خلاقه از مغز و بازوی انسان به سکه های پول نقل مکان کرد نقش اول پول تثبیت گردید و بشر سهولت حاضر شد که در راه تحصیل آن جان خود را فدا کند بدیهی است کسی که درین راه از جان خود می گذرد از جان دیگران بطریق اولی خواهد گذشت - تاریخ شوم استعمار و گسترش سیستم سود و سرمایه شاهد عظمت این نیروی هر موز پول است و ما بقدر کافی قبلا در این باره بحث کرده ایم .

البته متفکران از ابتدای بیدایش پول خیلی زود به قدرت جهنمی آن واقف شدند ، ارسطو در دو هزار و سیصد سال قبل پول را در آن حد که مبادلات جنسی را تسهیل کند مفید می شمارد ولی همینکه از وسیله مبادله تجاوز کند و در راه تجارت افتد ، آنرا خطرناک و عامل فساد میداند و بازرگانی را رابین علت آنکه بازرگانان ارزان میخرند و گران میفروشند و در حقیقت از دزدیدن کار دیگران ثروت می اندوزند و خود کار تولیدی نمیکنند کاری عبث و مضر میدانند و میگوید هر چند اینها خطراتی در کار تحمل مینمایند ولی اصولا چون کارشان غیر تولیدی است دیگران را تشویق میکنند که راه های اغفالگری و کلاهبرداری پیدا نمایند و پول بی زحمت و کار بدست آورند و این نوع تحصیل ثروت که در حقیقت از کار تولیدی نیست عامل اصلی انحطاط اخلاقی و زوال حکومتهاست - استاد ارسطو ، افلاطون ، نظری بر مراتب خلاقه دارد و هر مدینه فاضله ای که طرح ریزی کرده پول را عملا حتمی نموده و برای دارنده آن سهمی در سازندگی اجتماع قائل نشده است ، تجار و صرافان را در گروه بردگان جای داده که نتوانند در گروه اشراف و سیاستمداران و لشکر بان وارد شوند و در اداره حکومت دخالت نمایند - ملاحظه می کنید که اندیشمندان پیش از دو هزار و سیصد سال قبل خطر این پدیده جهنمی را پیش بینی کرده اند ، چون بروشنی دریافته بودند که پول عامل اصلی اسارت انسانهاست و بمجردی که تره کسی جمع گردید ، بهره کشی از دیگران به انحاء مختلف آغاز میشود و کار کاذب جای کار حقیقی را خواهد گرفت - کار کاذب همان تلاشی است که دارنده پول برای بهره کشی از دیگران مینماید و در عمر ما کاری اتفاق می افتد که حتی از پشت میز خود حرکت نمی کند و با تلفن و تلکس میلیونها دلار جیب میزند و جالب اینست که هر چه میزان این جیب زدن بیشتر باشد فعالیت و کاردانی و پشت کار او را در برابر ساده لوح بیشتر میدانند و او را بیشتر می ستایند . کار کاذب در حقیقت نوعی بیکاری و طفیلیگری است و همان چیزی است که ارسطو بحق آنرا دزدی از کار دیگران تعریف نموده است و امروز متأسفانه در جوامع در حال رشد در تمام شئون اقتصادی آنها این نوع بیکاری کار نما بچشم میخورد و مادون نمونه از آن را باختصار تشریح می کنیم .

۱- بیکاری پنهان - این اصطلاح را در کتابهای اقتصادی و گزارشهای دولتی و سخنرانی جوانان نو کار بسیار دیده و شنیده اید و منظور نوعی بیکاری است که فقط به چشم اهل فن می آید و دیگران آنرا نمی بینند و حتی به کار و اشتغال جدی اشتباه میکنند ، مثلا در یک اداره عریض و طویل پانصد نفر کارمند بکار اشتغال دارند و هر روز سر موقع در محل کار حاضر میشوند و آخر وقت هم بیرون میروند ولی اگر نتیجه کار آنه ارادریک روز بسنجید ، می بینید این مقدار کار را چنانچه پنجاه نفر مرتب کار کنند انجام خواهند داد و چهار صد و پنجاه نفر دیگر در حقیقت بیکارند ولی حقوق خود را دریافت میکنند - ادارات

دولتی مهربانترین مثال هستند ، آنجا بسیاری از کارمندان را در حال پذیرائی دوستان و خویشان و صحبت‌هایی که اصلا بکار آنها ارتباط ندارد می‌بینید اینها در روز یکی دو خط نامه مینویسند بقیه اوقات در اطاق یکدیگر پرسه می‌زنند ، حالا اگر احیانا شما کاری داشتید که بمیدیر کلی مربوط میشود که او را نمی‌شناسید و بخواهید او را ملاقات کنید ، منشی او در جواب تقاضای ملاقات شما میگوید آقای مدیر کل کمیسیون دارد ، در حالی که کمیسیونی نیست و او با همقطاراناش گپ می‌زند ، نود در صد این کمیسیونها برای حل و فصل کار نیست و صرفا برای وقت گذرانی و خوردن جای و قهوه است و اینروزها که جای قهوه منع شده برای صرف شیرینی و تنقلات و شرح مشاهدات و مسموعات روزانه است این بیکاری پنهان گذشته از ضرر و زیان هنگفت اقتصادی و هدر رفتن نیروی کار موجب رواج منفی‌بافی و سرد اندن ارباب رجوع میشود و بدیهی است کارمند بیکار وقتی می‌تواند اثبات شخصیت و لیاقت کند که به مراجعه کننده نمیگوید و گر نه چطور اهمیت و موقعیت خود را میتواند اثبات کند! همین اثبات شخصیت‌های کاذب است که مردم را از مراجعه به ادارات دولتی بیزار کرده است.

۳- کار پنهان - این اصطلاح را در مفهوم اقتصادی و اجتماعی آن یقینا تا حال نشنیده‌اید و خواننده اگر کمی شوخ طبع باشد فکرش بجاهای باریک کشیده میشود و بخلوت بی‌اغیار می‌اندیشد ، اما نه ، مقصود این نیست ، منظور کارهای متعددی است که یک نفر اضافه بر کار اصلی خود انجام میدهد و به اقتضای عدهای پنهان میدارد ، فی‌المنل فلان استاد دانشکده ادبیات یکی دو ساعت وقت خود را در شرکت سهامی توزیع گوشت مشاوره صرف میکند و بعد از ظهر را یکسره در سنگاه کارگشائی که در آن سهام است می‌گذراند و شبها هم در کلاس کاپر تدریس مینماید ، اما اکثریت دوستان و خویشان او را استاد دانشگاه می‌شناسند می‌ترسند این استاد فرصت مطالعه و تحقیق نخواهد داشت و بالتبعیجه اثری ارزنده نمیتواند تالیف کند و چون فرصت مطالعه ندارد لاجرم به تازه‌های ادب هم دست نمی‌نهد یافت و طبیعتا درسش خسته کننده و تکرار مکررات خواهد بود - وانگهی مشاوره اش در شرکت گوشت که صرفا برای کمک باوست چون ارتباطی به تخصصش ندارد در حکم صفر است ، در سنگاه کارگشائی هم که جز لا طائل و از اجنبی چیزی ندارد که بگوید و یقینا در کلاس اکابر هم آنقدر خسته است که حوصله حرف زدن نخواهد داشت در نتیجه هیچ کارش بازده سودمند و مفید ندارد و همگی تحمیل بر اجتماع و زیان بخش است ولی بابت همین ضرر و زیانی که میزند مینویسند که با ثلث آن میتوانند مرفه زندگی کنند ، پس دو ثلث دیگر را برای چه میخواهد ؟ جان کلام همین جاست ! اگر از او پرسند برای چه میخواهی ، خواهد گفت برای تأمین آینده‌ها و اگر بگوئید مگر حقوق بازنشستگی کفایت نمی‌کند جواب میشنوید که میزان آن با ترقی هزینه زندگی نوسان نمی‌کند و تناسبات ندارد - پس آنچه او را به تکاپو و امیدارده ترس است از آینده است و این ترس متأسفانه در تمام جوامعی که بر مدار اقتصاد آزاد می‌گردد وجود دارد منتها در جامعه ما شدیدتر است چون هنوز مفهوم تأمین اجتماعی کاملا تحقق نیافته و مقررات سازمانهای مربوطه آن در حال تحول است و شکل‌نهایی بخود نگرفته‌اند و آنچه هم تا حال گفته شده با واقع منطبق نگردیده است - البته عامل دیگری هم محرک تکاپوی استاد هست که ترس آینده بیشتر مربوط به آنست و آن اعتقاد به قدرت جادویی پول و گمان اینکه پول تمام کمبودها را بر طرف و تکمیل میکند. دلیل آنهم انتخاب شغل‌های بی‌تناسبی است که فقط پول عاید میکند و استاد بدون در

نظر گرفتن حیثیت اجتماعی و علمی خود آنها را پذیرفته است - درست است که آینده استاد را میتراشد ولی متأسفانه نحوه مجاهده استاد در تأمین این آینده در خورشان علمی ایشان نیست و معلوم میدارد که جامعه بعد دوم فرهنگ یعنی فرهنگ را که آدم یا شخصیت و مسئول میسازد بفراموشی سپرده و فرهنگ قشری و تکنیکی را به حمایت گرفته است و بیشتر پذیرای آنست که تا آدم و همین استنباط است که استاندارترین حد تنزل داده و گر نه استادی که با لطیف‌ترین تراوشات فکری انسان سروکار دارد ، دنیای تحقیق را رها نمی‌کند و در شرکت گوشت یا سنگاه کارگشائی وقت بگذراند - وقتی که ضوابط و اصول بهم می‌ریزد صد در صد آنها خیلی زود جای خود را عوض میکنند - بدیهی است که هیچ فرد دانشگاهی دنبال تحقیق جدی نخواهد رفت ، بهمین دلیل که هنوز نتوانستیم اثری دنیاسپند عرضه کنیم و فقط کارمان تحسین یکدیگر و نان بهم قرض دادن است - تحقیق نه فقط در محیط دانشگاهی جایش خالی است بلکه در محیط تجاری هم از آن اثری نمی‌بینید ، در هیچ رشته فعالیت بخش خصوصی تشکیلات تحقیقاتی نیست و بودجه‌ای برای تحقیق تخصیص داده نشده است در حالی که صنعت امروز بر دورکن «تحقیق» و «مدیریت» می‌گردد و مسلم است که چنین صنعتی نمیتواند در عرصه جهانی رقابت کند و خواه ناخواه موفق نخواهد بود و دولت هم نمیتواند تا ابد صنایع را حمایت کند - بیکاری پنهان و کار پنهان هر دو نشانه بیهاری جامعه است - کار وقتی بازده اقتصادی و اخلاقی نداشت اشتغال کامل در حکم بیکاری همگانی است - یک نظر به کارهای دکتر مذکور معنی کار را روشن میکند ، این نوع کار نه فقط مثل حرکت اسب عساری بر گشت به نقطه اول است بلکه کاری زیان بخش و خیانت به تولید ملی است - آنچه جامعه بحرکت افتاده ما را تهدید میکند افزایش صعودی کار پنهان است یعنی همان کاری که اکنون بصورت اشتغال در آمده و فریاد آن خانم جوان را بلند کرده و دارد اکنون گرم خانواده‌ها را از هم می‌پاشد - برای رفع این اعتیاد موحش مبارزه‌ای دامنگیر و همه‌جانبه لازم است - صدور بخشنامه‌ای که فی‌المنل کارمندان دولت را مقید بداشتن یک شغل کند هر چند که در اصل کار درستی است ولی کافی نیست چون کارمندان دولت در مقابل آنهایی که در بخش خصوصی کار پنهان میکنند اقلیتی ناچیز هستند - تاجری که هم صادر میکند هم وارد میکند و هم فروشگاه دارد هم زراعت میکند هم ان کار پنهان رجال دولتی را مینماید چون در هر یک کدام تخصص پیدا نمی‌کنند و در مقابل رقابت کد - این کارها را در غرب تفکیک کرده‌اند و هر رشته‌ای را به عده‌ای اختصاص داده‌اند و برای آنها اتحادیه درست کرده‌اند و هر کدام موسسات تحقیقاتی وسیع دارند و بازاریابی از طریق همین اتحادیه‌ها صورت می‌گیرد نه اینکه دولت بچند نفر تاجر متمکن خرج سفر دهد که بروند در خارج بازاریابی کنند - همچنین تأمین اجتماعی منحصر بکارمندان دولت نیست ، تمام افراد یک جامعه باید از آن بهره‌ور گردند و مهمترین تأمین خاتمه دادن به این هرج و مرج حرفه‌ای در بخش خصوصی است اینکار راه را برای ورود عده‌ای تحصیل کرده بشغل آزاد باز میکند و همه بدستگاه‌های دولتی هجوم نمی‌آورند - اگر این تأمین بعمل آید طبیعتا ترس از آینده کاهش خواهد یافت و هر کس کاری که دارد وسیع نمیدهد و تحقیق و آینده‌نگری جای این وردار و ورهال مرسوم را خواهد گرفت و گر نه این کارهای پنهان همان تخدیری را در تولید ملی و مملکت بوجود می‌آورد که یک ماده مخدر در وجود یک انسان سالم - هر دو فریب میدهند ، تخریب میکنند و بالاخره از پای در می‌آورند .